



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت نهصد و شانزدهم





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین. برنامه ۹۲۲، غزل ۴۳ و ابیات انتخابی
بنام خداوند عشق

کاهل و ناداشت بدم کار در آورد مرا
طوطی اندیشه او همچو شکر خورد مرا

مولانای عزیز در این بیت، کار مهم و اساسی انسان را بیان می کند که کار مهم و اساسی آن زنده شدن به
بی نهایت و ابدیت الهی است. و برای این رسالت عظیم پا به این جهان مادی گذاشته است و گریزی از این کار
نیست و چه بخواهد و چه نخواهد، قانون تکاملی هوشیاری اولیه بنایش اینگونه است که خود را از چیزهای آفل
و گذرا و ناداشت که همانیده ساخته است با مرکز عدم و نگهداری آن بیرون بکشد. و طوطی اندیشه فضایی
گشوده شده کاهلی و تنبلی و ناداشتی او را می خورد و او را خلاص می گرداند تا رسالت خود را انجام دهد.

کار چیست؟

کار آن کارست ای مشتاق مست
کاندر آن کار، ار رسد مرگت خوش است

شد نشان صدق ایمان ای جوان
آنکه آید خوش تو را مرگ اندر آن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۴۶۰۸ و ۴۶۰۹

ای جوان و ای کسی که مست و مشتاقی، و فضای درونت را گشوده ساخته‌ای بدان که: کار سازنده و مهم و اساسی که صداقت و ایمان و قدرت عمل تو را می‌رساند، این است که من‌ذهنی‌ات را صفر کنی و نسبت به آن پیمیری و همانیدگی‌هایت را شناسایی و فعالانه برای نگهداری مرکز عدم‌ات کوشا باشی. آن زمان است که از مردن به من‌ذهنی خوشت می‌آید و برای انجام دادن اینکار مشتاق و مست‌تر می‌گرددی.

گر نشد ایمان تو ای جان چنین
نیست کامل رو بجو اکمال دین

هر که اندر کار تو شد مرگ دوست
بر دل تو بی کراهت دوست اوست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۴۶۱۰ و ۴۶۱۱

و اگر مُردن به من ذهنی را به تعویق انداخته و نمی توانی در برابر دردهای هوشیارانه صبوری کنی و فضای گشوده شده را نگهداری و محافظت نمایی که تو را پرورش دهد، بدان که: صداقت و دین و ایمان خود را از دست داده‌ای و نمی توانی در این کار صادق باشی و درستکار و اگر چنانچه کسی تو را نسبت به مردن در من ذهنی تشویق کند و راهنمایی، از جمله مولانای جان، بدان که او دوست حقیقی و واقعی توست.

فکر آن باشد که بگشاید رهی
راه آن باشد که پیش آید شهی

شاه آن باشد که از خود شه بود
نه به مخزن‌ها و لشکر شه شود

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۳۲۰۷ و ۳۲۰۸

و بدان که فکر سازنده از فضای امن گشوده شده الهی می‌آید که با خود راه حل‌ها را به ارمغان می‌آورد و تو را در برابر چالش‌های زندگی‌ات خلاق می‌سازد و راه درست و صحیح را به تو نشان می‌دهد. و به سوی فضاگشایی و مرکز عدم و زنده شدن به خدایت درون راهنمایی و هدایت می‌کند و ذاتاً و فطرتاً پادشاه سرزمین درونت می‌سازد که ذاتاً شاه هستی و این مقام پادشاهی را از همانیدگی‌ها و پندار کمال داشتن‌ها کسب نکرده‌ایی.

حسن غریب تو مرا کرد ، غریب دو جهان
فردی تو چون نکند از همگان فرد مرا؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳

حال خداوند مهربانم می دانم که به خاطر حُسن غریبی و زیبایی و خرد و عشق الهی ات و هوشیاری اولیه که در درونم به ودیعه گذاشته‌ای، مرا نسبت به این عالم خاکی بیگانه ساخته است که مرا مشتاق و سرمست زنده شدن به خودت می گرداند که بسوی تو کشیده می شوم و عاشق مرکز عدم و عاشق این کار سازنده که به فکر و عملم بریزد. و می دانم که این ذات صمدی و یگانه بودن که بی مانند و بی نظیری، مرا از این من ذهنی و همانیدگی‌ها که همه کس و کارم شده است رهایی می بخشد که مانند خودت یکتا شوم و با تو به وحدت برسیم.

چون به آخر فرد خواهم ماندن
خو نباید کرد با هر مرد و زن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۴۴۳

و می دانم که سرانجام و نهایت زندگی ام ختم می شود به یگانگی تو، و اتصال مجدد من با تو که همان یادآوری مجدد پیمان عهد الست می باشد. از تو می خواهم که کمک و یاری ام سازی تا قبل از مرگ جسمانی به من ذهنی ام بمیرم و با افراد مختلف و افکار همانیده خو نگیرم و هویتم را از آنها بیرون بیاورم.

بنده آنم که مرا بی گنه آزرده کند
چون صفتی دارد از آن مه که پیازرد مرا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳

و خداوند مهربانم می دانم که هر چه در زندگی شخصی ام جلوتر می روم، شرایط جسمانی همسرم سخت تر می شود و او هم در این زمینه کاری از دستش ساخته نیست.

و قدرت عظیم نیروی کائناتی تو را می‌طلبد که با قانون قضا و قدرت، شمع هدایت را در درون مان روشن گردانی و او گناهی برای آزردن در این مسیر ندارد. او هدیه توست به من و او صفتی از وجود گرانبه‌های توست به من. و می‌دانم که در این مسیر رسالت عظیم زنده شدن مرا بر عهده گرفته است که در برابرش فضاگشایی کنم و صبور باشم. و تسلیم امر تو و راضی به رضای تو و شاکر و سپاسگزار تو.

ما رمیت اذ رمیت گفت حق

کار حق بر کارها دارد سبق

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۳۰۶

و می‌دانم که این تیرهای چالش‌ها برای بی‌مراد شدنم در زندگی‌ام بوجود می‌آوری که هم‌هویت شده‌گیه‌ایم را از این همانیدگی‌ها بیرون بکشی. و کار اصلی و سازنده تو همین است که همانیدگی‌هایم را نشانه بگیری. و کار تو بر تمامی کارهای من پیشی دارد و کار تو همان زنده کردن من به توست. و کار من هم فعالانه و هوشیارانه کوشیدن برای زنده شدن به توست.

چرا که هدف مهم و نهایی من این است که به بی‌نهایت و ابدیت تو زنده شوم. و این بی‌نهایت و ابدیت تو در هیچ مقصد و مکانی نمی‌گنجد و باید همواره در مسیر باشم و هیچ صدری وجود ندارد و هدف من فقط جاری شدن و جاری بودن در مسیر است.

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه
صدر را بگذار، صدر توست راه

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۹۶۱

و در پایان وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون خدا نگهدار شما

-زهرا سلامتی از زاهدان



خانم دیبا از کرج



همانیدگی با پول که به «خسیسی» معروف است. حکایت صحرا نشین عربی که سگش از گرسنگی در حال مردن بود و صاحبش همینطور اشک می ریخت و بر سر و صورتش می زد، عابری از آنجا می گذشت و حال زار آن مرد را دید و گفت:

آن سگی می مُرد و گریان آن عرب
اشک می بارید و می گفت: ای کُرب

–مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۷۷

–کُرب: اندوه و ناله و سختی
سگی در حال مردن بود و صاحب آن که عرب بود گریه می کرد و خدا خدا می کرد.

سایلی بگذشت و گفت: این گریه چیست؟
نوحه و زاری تو از بهر کیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۷۸

-سایل: گدا
گدایی از آنجا می گذشت و گفت: ای مرد این اشک و زاری تو برای چیست؟

گفت در ملکم سگی بُد نیک خو
نک همی میرد میان راه او
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۷۹

صاحب سگ گفت: دار و ندارم یک سگ باوفا بود که او هم دارد می میرد.

روز صیادم بُد و شب پاسبان
تیز چشم و صید گیر و دزد ران
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۸۰

در روز برای من شکار می کرد و چشمهای تیزی داشت و شبها نگهبانم بود و دزدها را فراری می داد.

گفت: رنجش چیست؟ زخمی خورده است؟
گفت: جوعُ الْکَلْبِ زارش کرده است.
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۸۱

-جوع الْکَلْبِ: بیماری معده
گدا پرسید بیماری سگت چیست؟ زخمی شده است؟ و عرب گفت: گرسنگی زیاد و بیماری معده ضعیفش کرده است.

گفت: صبری کن بر این رنج و حرص
صابران را فضل حق بخشد عوض
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۸۲

-حرص: اندوه زیاد
گدا گفت: برای رنج و بیماری سگت صبر کن که خدا پاداش صابران را می دهد.

بعد از آن گفتش: که ای سالارِ حر
چیست اندر دستت این انبان پر؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۸۳

-حر: آزاده
-انبان: کیسه
سپس گدا پرسید: ای مرد آزاده این کیسه پُری که در دست داری چیست؟

گفت: نان و زاد و لوتِ دوشِ من
می کشانم بهر تقویتِ بدن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۸۴

صاحب سگ گفت: این کیسه‌ای که روی دوشم می کشم نان و توشه و غذای دیشب من است که برای تقویت بدن خودم است.

گفت: چون ندهی بدان سگ نان و زاد؟
گفت: تا این حد ندارم مهر و داد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۸۵

گدا گفت: پس چرا از این نان و غذایت به این سگ بیچاره نمی دهی؟ عرب گفت: عاطفه و انصاف من در این حد نیست که از غذای خودم به او بدهم.

دست ناید بی درم در راه نان
لیک هست آب دو دیده رایگان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۸۶-

عرب گفت: من بدون پول نمی توانم نانی به دست بیاورم در حالیکه اشک های چشمم مفت و مجانی است. پیغام این بیت این است که خواسته های من ذهنی از فضای گشوده و اعتماد به فراوانی خدا نمی آید، بلکه با خسیسی و همانندگی با پولمان راه حل های زندگی را در کیسه محدود اندیش من ذهنی گره می زنیم و ترسهایمان را روی دوشمان حمل می کنیم.

گفت: خاکت بر سر ای پر باد مشک
که لب نان پیش تو بهتر ز اشک
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۸۷-

گدا گفت: خاک بر سرت کنند ای پر باد مشک، یعنی ای دروغگوی پر مدعا، برای تو ارزش نان بیشتر از اشک های چشمت است؟

اشک خون است و به غم آبی شده
می نیرزد خاک، خون بیهده
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۸۸

طیبیان در قدیم می گفتند: که اشک چشم همان خون جگر است که بر اثر حرارت اندوه به آب تبدیل می شود.
چرا این اشک بیهوده از چشمانت را جاری می کنی؟ آیا می ارزد که تو نان و پول را که از جنس خاک است، برتر
از جان عزیزت می دانی؟

کلّ خود را خوار کرد او چون بلیس
پاره این گل نباشد جز خسیس
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۸

آن عرب بخاطر خسیسی و همانیدگی با پول، کلّ شخصیتش را مثل شیطان خوار و ذلیل کرد زیرا شیطان هم
(من) خود را برتر از امر خدا دانست و در مقابل آدم سجده نکرد. پس آدم خسیس که پولش را میپرستد قانون
جبران را نمی شناسد تا در مقابل نعمتهایی که به او بخشیده شده با تکیه به فراوانی خدا خدمت کند و بخشنده
باشد.

دست اشکسته برآور در دعا
سوی اشکسته پرد فضل خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۹۳

پس ما با شناخت ابزار خسیسی من‌ذهنی، باید با دستان شکسته یعنی با خضوع و بندگی دعا کنیم زیرا که فضل و بخشش خدا به سوی دل شکستگان می‌رود.

گر رهایی بایدت زین چاه تنگ
ای برادر رو بر آذر بی‌درنگ
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۹۴

اگر می‌خواهی از چاه تنگ دنیا و خواهش‌های نفسانی رها شوی، بی‌قید و شرط تسلیم شو و فضا را باز کن و به سوی آذر که آتش درد هوشیارانه است برو و همانیدگیها را بسوزان و نور حضورت را شعله‌ور کن.

این گله زان نعمتی کن کت زند
از درِ ما دور و مطرودت کند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم بیت شماره ۹۳

پس شکایت و زاری را برای (نعمت‌هایی بکنیم که در زندگی به ما عطا شده است) ولی ما آنها را مرکزمان گذاشته‌ایم و از خدا دور شدیم.

هر گهی که رو به دنیا کردمی
من از ایشان زخم و ضربت خوردمی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۸۸

و در پایان، عاشق خدا ناله می کند که ای خدا تنها تو را صدا می کنم، زیرا هر گاه که رو به دنیا کردم و با چیزی همانیده شدم، جز زخم و ضربت هیچ چیزی نخوردم. با سپاس و قدردانی از برنامه انسان ساز گنج حضور و یاران گرامی

دیبا از کرج



خانم نصرت از سنندج



با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان همراه
-درمان پرده‌های دید

چند نهران داری آن خنده را
آن مه تابنده فرخنده را

بنده کند روی تو صد شاه را
شاه کند خنده تو بنده را

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳

ما هم اکنون و همیشه در حضور هستیم، بعبارتی ما خود زندگی هستیم. پرده‌هایی بر روی دید اصلی ماست که این حضور را متوجه نمی‌شویم! این پرده از جنس ذهن و حواس و خاصیت‌های آن است! ما هر لحظه در جستجو زندگی هستیم، در صورتیکه خود زندگی هستیم. تا این پرده‌ها را برنداریم، یکی بودن با او را احساس نمی‌کنیم و مولانا این را به انسانی تشبیه کرده است که موضوعی خنده‌داری را متوجه شده و می‌خواهد بخندد ولی به زور جلوی خنده خود را گرفته است.

چون سر کلاس ذهن نشسته که آنجا قوانین جدی وجود دارد که مانع خنده او می‌شود ولی بهر حال این موضوع آنقدر خنده‌دار است که شرم و حیا را بشکند و قوانین را جدی نگیرد و از ته دل بخندد و دیگران هم با او بخندند و کل کلاس از حالت جدی بودن خارج شود. و اما همه ما این موضوع را تجربه کردیم که وقتی نمی‌توانیم جلوی خنده‌مان را بگیریم که به موضوع خنده‌دار فکر کنیم! آنگاه دیگر شرم و حیا و به هم ریختن قوانین برای ما مهم نیست و اصلاً نمی‌توانیم جلوی خنده را بگیریم و از خنده می‌ترسیم!

واقعاً چه چیزی را در این تمثیل زیبا مولانا می‌خواسته به ما بگوید؟ او می‌خواهد به ما بگوید: ادامه فضاگشایی، جنسیت درون ما را با قضا و کن فکان عوض می‌کند و پاسخ ما هم به قضا و کن فکان و به نامرادیها با فضاگشایی است. آنقدر این فضا وسیع می‌شود که ما دیگر نمی‌توانیم، پرده‌های دیده را از جلوی چشم عدممان برداریم. و مهمترین پرده، پرده شرم و حیا که از احساس کامل نبودن ما است، سرچشمه می‌گیرد.

از طرفی مولانای جان به ما می گوید: شما لازم نیست این پرده‌ها را بردارید، یعنی بلد نیستید بردارید و با ادامه فضاگشایی و تعهد و صبر این پرده‌ها خودبخود پاره می شود و آنگاه آنچه هستید نمایان می شود. وقتی این پرده‌ها از حد فضاگشایی کنار رفت، بقیه انسانها و کاینات را هم به خنده می آورید، یعنی برکات زندگی در همه جا پخش می شود و او می گوید: مهمترین عامل در برداشتن این پرده‌ها «صبر» و «ادامه فضاگشایی در حد توانمان» است.

پرده‌های دیده را داروی صبر
 هم بسوزد هم بسازد شرح صدر
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۷۱

و اما چه خاصیت‌های در من ذهنی باعث می‌شود ما اصلاً خنده‌مان نگیرد و از خنده دیگران هم ناراحت و عصبانی شویم؟ و کدام بیت مولانا را بخوانیم تا اگر نمی‌توانیم فضاگشایی کنیم، اختیارمان را دست آن خاصیت من‌ذهنی ندهیم بلکه دست بیت مولانا بدهیم.

۱- اهمیت دادن به ماجرا که همان اهمیت دادن به آنچه ذهن نشان می‌دهد است و خوب و بد کردن آنچه ذهن نشان می‌دهد. وقتی این خاصیت اصلی من‌ذهنی می‌آید، این بیت را بخوانیم؛

چو فرمودست حق کالصّٰلِح خیرُ
رها کن ماجرا را ای یگانه
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

۲- از اتفاقات زندگی خواستن و اصرار برای رسیدن به مرادهای ذهنی. وقتی بلافاصله به اتفاقات و نامرادیها با این هیجان اصلی یعنی بی‌مرادی پاسخ بدهیم، می‌توانیم برای کمک به فضاگشایی این بیت را بخوانیم؛

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حفت الجنه شنو ای خوش سرشت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۴۶۷

۳- پندار کمال من‌ذهنی که انتظار کامل بودن از خود و دیگران را دارد و همیشه در آینده برای کامل شدن است و این لحظه را نادیده می‌گیرد. احساس کمال، قوانین ذهنی را برای ما خیلی جدی می‌کند. وقتی احساس کمال سراغمان می‌آید، این بیت را بخوانیم؛

علتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جان تو ای ذودلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۳۲۱۴

۴- کاهلی و تنبلی من ذهنی که با اینکه به درک عمیق رسیده که ذهن جای زندگی نیست ولی وارد عمل نمی شود و به اینرسی من ذهنی پاسخ مثبت می دهد ولی باید بداند نتیجه این کار او رنج و ناکامی است. وقتی این خاصیت من ذهنی آمد، این بیت را بخوانیم؛

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۱۰۶۸

۵- اسباب و علتها را در امور دنیا صد در صد مداخله می دهد و این را به امور معنوی هم تعمیم می دهد. وقتی این خاصیت در من ذهنی ما بالا می آید این بیت را بخوانیم؛

از مُسبَّب می‌رسد هر خیر و شر
 نیست اسباب و وسایط ای پدر
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۵۵۴

۶- گله و شکایت کردن از اوضاع و انسانها که باعث انقباض و رنجش و مقاومت در ما می‌شود. وقتی تمایل به گله و شکایت داریم، این بیت را بخوانیم؛

شکایت از زِ زمانه کند بگو تو برو
 زمانه بی تو خوش است و زمانه را چه شده‌ست
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۲

۷- قرین، قرین اثر گذارترین خاصیت من‌ذهنی در ما است. بخاطر وجود قرین که مهمترین آن خانواده غیر عشقی بوده است، ما خود اصلیمان را فراموش کردیم. پیشرفت تکنولوژی و استفاده ناصحیح از آن قرین دیگری است و معاشرت با انسانهایی که ما را به ذهن می‌برند. در تاثیر قرین این بیت را بخوانیم؛

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان صلاح و کینه‌ها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۴۲۱

این چراغ‌ها، تعدادی از چراغ‌هایی است که آقای شهبازی در برنامه ۹۲۰ فرمودند. با خواندن این ابیات و گرفتن اختیار از من ذهنی به نیست شدن من ذهنی کمک می‌کنیم و در کارگاه خداوند قرار می‌گیریم. و همچنین تأمل در ابیات و استفاده صحیح از آن در فضاگشایی خارج از ذهن، به ما کمک می‌کند و هر چقدر به این کار ادامه بدهیم، فضای گشوده شده درونمان آنقدر زیاد می‌شود که پرده شرم و حیا دریده شده و خود اصلیمان نمایان می‌شود. انشاءالله

-با تشکر، نصرت از سنندج



خانم وفا



با سلام و تشکر از زحمات خالصانه آقای شهبازی و خانواده محترم گنج حضور
شرحی کوتاه بر بیت ۷۷۳ از دفتر پنجم مثنوی

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونی ست و کلی کاستن
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

چرا ما باید از خداوند فقط خودش را بخواهیم؟ مولانا معتقد است که در پس همه پدیده‌های این عالم، وجودی است کامل، آگاه، نامتناهی و دارای همه صفات و اسمای حسنی. او این وجود را "خدا" می‌نامد. خداوند خالقی است که همه کائنات را از "عدم" و فقط به اراده خویش آفریده است، او عقل کل است. نور نوری است که از همه اوهام و تصویرها دور است، امن از ریب المنون است، عقلی است که بخشش یزدان است، این عقل بسیار شریف و پسندیده و راه‌گشاست. عقلی است که از تشنیع عوام نمی‌اندیشد و نور، نور، نور است. عقلی که رشاد است و بی‌غبار. عقلی که تمییز دهنده و شناسایی‌کننده است. به قول خانم آیدا، مثل خلبانی است که از بالای جو، به همه چیز احاطه دارد و خوب و بد ما را تشخیص می‌دهد.

عقل جزوی، گاه چیره، گه نگون
 عقل کلی، ایمن از ریب المنون
 مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۱۴۵

و در مقابل عقلی است جزوی و ناقص که با عینک همانیدگی‌ها می‌بیند و حیطه دید او بسیار محدود و نزدیک است. این عقل چاله را از چاه همانیدگی‌ها تشخیص نداده و غبار آلود است. این عقل حقیقت‌بین نیست فقط به ظاهر و قالب چیزها توجه دارد. او بدنبال بیشتر کردن جسم و داشته‌های خود است. بدنبال بزرگ کردن و مطرح کردن خود است که بیشتر باعث گران‌جانی و زمین‌گیری می‌شود. در عوض عقل کلی که ایمن از تمامی این آسیب‌هاست، به بدنبال بیشتر کردن جان آدمی و پرورش و بالنده ساختن آن است.

بار دیگر از شما می‌پرسم چرا باید از خداوند تنها خودش را بخواهیم؟

زیرا که آدمی در این عالم، برای کاری آمده است و مقصود. اگر بخواهیم در این دنیا که جایگاه معامله و داد و ستد است مغبون نشویم و آنچه دریافت می‌کنیم ارزش از دست دادن آن سرمایه الهی را داشته باشد به فرمایش حضرت علی، باید آن چیزی را از خدا بخواهی که جمال و نیکی آن برایت بماند و وبال و آزارش از تو دور ماند.

ما در هر حال عمر خود را خرج می‌کنیم مانند یخ فروشی که یخ‌هایش آب می‌شود، سرمایه عمر از یک طرف از دست می‌رود. حال در قبال آن چه می‌گیریم؟

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم
از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم
-میرزای نوغانی خراسانی

خداوند در سوره ابراهیم آیه ۷ می‌فرماید: " لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ "
اگر شکر گزار باشید، نعمت خودتان را بیشتر می‌کنید.

شکر گزاری قوی‌ترین ارتعاش به جهان هستی است. هر چقدر بیشتر بابت نعمت‌ها ما شکر گزار خداوند باشیم، نعمت‌های بیشتری طبق قانون جذب وارد زندگی‌مان خواهد شد. انسان شکر گزار کسی است که تمام توجه‌اش، بر روی موضوعات مثبت زندگی است. موضوعاتی که باعث می‌شود، احساس خوبی در ما ایجاد شود و همین احساس خوب کارش را می‌کند. با شکر گزاری و تسلیم و پذیرش اتفاق در لحظه ما می‌توانیم هم به خواسته‌های جسمی و دنیوی خود دست یافته و آنها را افزایش دهیم و با فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان، جان اصلی خود را قوت بخشیده و بیشتر کنیم.

شکر نعمت، خوش تر از نعمت بود
 شکر باره کی سوی نعمت رود
 مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۸۹۵

وقتی شکر گزار هستیم و قدردان نعمت‌ها، وقتی به نمی‌دانم‌های خود اعتراف می‌کنیم و ایمان داریم که او دانای کل است، در اینصورت اطمینان داریم که هر چه از دوست می‌رسد نیکوست و بجاست و به اندازه است و هر لحظه راضی و مرضی، خشنود و خرسند از عطایای او و گنج نفیسی که در درون داریم، تبدیل می‌شویم به یک شکر گزار حرفه‌ای که بدون علل و اسباب ذهنی در کارگاه صنع خداوند در حال تولید هستیم. تولید شادی بی‌سبب، تولید خرد، تولید برکت، تولید عشق، تولید قدرت، تولید ثروت ...

مولانا در در داستان معروف عقاب می‌گوید: عقاب از کلاغ پرسید: که چکار کنم، مانند شما عمر طولانی داشته باشم؟ کلاغ در پاسخ گفت: نجاست بخور و زیاد اوج نگیر، در ارتفاعات پایین پرواز کن. عقاب چند روزی به توصیه کلاغ عمل می‌کند ولی برایش بسیار سخت و طاقت فرسا می‌شود.

نزد کلاغ می آید و می گوید:

سال‌ها باش و بدین عیش بساز
تو و مردار و تو و عمر دراز

من نیم در خور این مهمانی
گند و مردار تو را ارزانی

گر بر اوج فلکم باید مُرد
عمر در گند به سر نتوان بُرد
-شعر از پرویز خانلری

با احترام، وفا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com